

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم شیخ انصاری

مرحوم شیخ اعلی الله مقامه الشریف در کتاب **رسائل** در اول بحث حجیت ظواهر فرموده‌اند: اماراتی که برای استنباط حکم شرعی از کتاب و سنت اعمال می‌شود، بر دو قسم هستند. **قسم اول** فرموده‌اند: اماراتی داریم که برای تشخیص مراد متکلم هستند؛ در جایی استفاده می‌شوند که متکلم کلامی را ذکر کرده و این کلام ظهور در معنایی دارد و مخاطب احتمال می‌دهد که متکلم خلاف این ظاهر را اراده کرده است. مثلاً کلام ظهور در معنای حقیقی دارد، اما مخاطب احتمال می‌دهد که متکلم معنای ظاهری را اراده نکرده، و معنای مجازی را اراده کرده باشد؛ در اینجا از اماراتی که برای تشخیص مراد متکلم هست، استفاده می‌کنیم، مثل اصالة الحقيقة، اصالة العموم، و اصالة الاطلاق. نظر مرحوم شیخ این است که تمامی این اصول به یک اصل عدمی به نام «اصالة عدم القرینه» برمی‌گردند؛ وقتی قرینه‌ای بر معنای مجازی نباشد، قرینه‌ای بر تخصیص نباشد، قرینه بر تقید نباشد، یکی از این اصول لفظیه جاری می‌شود. و در ذیل این بیان، این تعبیر را دارند که **عند العلم بعدم القرینه یقطع بارادة المتکلم للمعنی الحقیقی**، مضمونش این است که وقتی مخاطب علم پیدا می‌کند به اینکه قرینه‌ای وجود ندارد، اینجا دیگر بحث حجیت ظاهر نیست، و بلکه بحث قطع است. دقت بفرمائید!

وقتی متکلم کلامی را گفته، مخاطب علم دارد به اینکه متکلم قرینه بر خلاف معنای حقیقی اقامه نکرده است، در این صورت، نتیجه‌اش این است که مخاطب علم پیدا می‌کند به اراده‌ی معنای ظاهر. بنابراین، طبق بیان مرحوم شیخ در باب ظواهر، نمی‌توانیم بگوییم ظواهر تماماً عنوان ظنی دارد، بلکه گاه يك ظاهرى عنوان قطعى دارد. این قسم اول از امارات. سپس در قسم دوم می‌فرمایند: قسم دوم اماراتی است که عنوان صغروی دارد. اصلاً از کجا تشخیص دهیم که لفظ در چه معنایی ظهور دارد؟ بحث از وضع لغوی و اینکه واضع لفظ را در چه معنایی وضع کرده، از اموری است که مربوط به قسم دوم می‌شود. و در **رسائل** فرق میان قسم دوم و اول را بیشتر توضیح داده‌اند؛ و در کلمات مرحوم نائینی در صفحه 133 از جزء سوم **فوائد الاصول** می‌فرمایند: **يك بحث، بحث کبروی است، و يك بحث، بحث صغروی است؛ بحث صغروی این است که به دنبال این باشیم که لفظ در چه معنایی ظهور دارد. راهی پیدا کنیم که معنای ظاهر لفظ را تشخیص دهیم. مثلاً از چه راهی بفهمیم که در (فَتَنَمُّوا صَعِيداً طَبِئاً)، «صعید»، ظهور در مطلق وجه الارض دارد یا تراب خالص؟**

استثناء عقب جمل متعدد، آیا ظهور در رجوع به اخیر دارد یا به همه جمل بر می‌گردد؟ اینها بحث‌های صغروی است و کاری به بنای عقلا ندارد؛ مراجعه می‌کنیم به لغت یا اماراتی که برای تشخیص معنای ظاهر است، مثل تبادر، صحت سلب و عدم صحت سلب، که در مباحث اولیه علم اصول مطرح می‌شود. و این مباحث صغروی از مسائل علم اصول خارج است، و معمولاً می‌گویند از مبادی لغویه علم اصول هستند. اما بحثی که هم اکنون در حجیت ظواهر می‌خواهیم وارد شویم، بحث کبروی است؛ یعنی بعد از اینکه روشن شد که لفظ در چه معنایی ظهور دارد، از کجا بفهمیم که متکلم این معنای ظاهری را اراده کرده است؟

بحث حجیت ظواهر مربوط به تشخیص مراد متکلم است و يك بحث کبروی است. و این بحث از مسائل علم اصول است. این خلاصه‌ای از کلام مرحوم شیخ در کتاب رسائل.

دقت در مطلب

برای دقت در کلام مرحوم شیخ باید این معنا را ذکر کنیم که کسی که می‌آید لفظی را بکار می‌برد، سه صورت دارد؛ فرض اول: گاه اصلاً در مقام تفهیم و افاده نیست، و نمی‌خواهد معنایی را به مخاطب برساند؛ منتها الفاضی را بکار می‌برد؛ مثل کسی که می‌خواهد صوت خودش را امتحان کند و می‌آید اشعاری را می‌خواند؛ در اینجا آن مخاطبی که صدای این شخص را می‌شنود، فقط از راه دلالت تصویری، یعنی همین که لفظ دلالت بر معنایی دارد، مخاطب معانی را می‌فهمد؛ اما چون متکلم هیچ اراده‌ای ندارد و در مقام تفهیم و افاده نیست، لذا اینجا فقط در همین دلالت تصویری مسئله تمام می‌شود. فرض دوم جایی است که متکلم الفاضی را بکار می‌برد و در مقام تفهیم است، می‌خواهد چیزی را به مخاطب القا کند، اما نسبت به آن معنا اراده جدیه ندارد و فقط اراده استعمالی دارد؛ مثل جایی که در مقام هزل است و می‌خواهد با مخاطب شوخی کند. اما فرض سوم جایی است که متکلم در مقام تفهیم است و می‌خواهد يك چیزی را به مخاطب برساند و نسبت به این معنا اراده جدیه هم دارد. در فرض دوم و سوم که در هر دو اراده هست، علاوه بر دلالت تصویری، دلالت تصدیقیه هم وجود دارد؛ که این را قبلاً در کفایه و اصول فقه خوانده‌اید.

بیان ادعای مرحوم شیخ انصاری و اشکال به آن

نکته‌ای که اینجا وجود دارد، این است که مرحوم شیخ انصاری در کتاب رسائل دو مدعا دارد؛ يك مدعایش این است که اصول لفظیه مثل اصالة الحقيقة، اصالة العموم و اصالة الاطلاق، اصولی هستند که برای تشخیص مراد متکلم استفاده می‌شود. شما وقتی اصالة الحقيقة را جاری می‌کنید، می‌گویید با اصالة الحقيقة به این نتیجه می‌رسیم که متکلم از این لفظ معنای حقیقی که ظهور در آن دارد را اراده کرده است. یا در اصالة العموم می‌گویید متکلم معنای عام را اراده کرده است. سؤال این است که آیا این اصول لفظیه فقط برای مراد استعمالی قابلیت دارد؛ یعنی اصالة الحقيقة می‌گوید متکلم که این لفظ را در این معنا بکار برده، این معنا مراد استعمالی متکلم است؟ که اگر این را بگوییم، نتیجه این می‌شود که دیگر برای ما نحن فيه مفید فایده نیست؛ در مانحن فيه که بحث حجیت ظواهر است، آنچه به دنبالش هستیم، مراد جدی متکلم است و نه مراد استعمالی. به عبارت دیگر، اینجا به عنوان اشکالی بر مرحوم شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف است؛ و آن این که اصالة الحقيقة باید مراد متکلم را معین کند، اما شما می‌گویید اصالة الحقيقة بین معنای حقیقی و معنای مجازی تفکیک می‌کند، مراد استعمالی را برای ما روشن می‌کند اما مراد جدی را روشن نمی‌کند.

در این صورت، ما برای رسیدن به مراد جدی چه باید بکنیم؛ ایشان ادعا کرده‌اند ما يك اصل دیگری داریم که آن را هم باید ضمیمه کنیم؛ و آن «اصالة التطابق بین المراد الاستعمالی و المراد الجدی» است؛ باید بگوییم هر جا شك کردیم بین مراد استعمالی و مراد جدی تطابق وجود دارد یا نه؟ بگوییم اصل تطابق بین مراد استعمالی و مراد جدی است. پس، خلاصه اشکال این شد که از کلام مرحوم شیخ استفاده می‌شود که برای تشخیص مراد متکلم، اصالة الحقيقة به تنهایی کافی است، در حالیکه اصالة الحقيقة فقط مراد استعمالی را برای ما روشن می‌کند و نه مراد جدی را؛ و برای این معنا نیاز به اصل دیگری به نام اصالة التطابق بین الارادة الاستعمالیه و الارادة الجدیة داریم.

پاسخ به اشکال وارد بر مرحوم شیخ انصاری

اینجا جوابی که می‌خواهیم در دفاع از مرحوم شیخ بدهیم این است که نه، ما نیاز به اصل دیگری نداریم؛ با همین اصالة الحقيقة مسئله تمام می‌شود؛ به این بیان که اصلاً تفکیک بین دو اراده را نمی‌پذیریم؛ چون این اشکال مبتنی بر این مبناست که بگوییم در دلالت تصدیقیه دو اراده وجود دارد؛ اول متکلم اراده می‌کند استعمال لفظ در این معنا را و دوم اینکه این معنا را به اراده جدیه اراده می‌کند. ما اگر به عقلا و به اهل لسان و محاورات عقلائیه مراجعه کنیم، می‌بینیم که عقلا می‌گویند در اینجا دو اراده وجود ندارد. اگر کسی هم سؤال که کند که پس مسئله هزل و مزاح چه می‌شود؟ خواهیم گفت در آنجا قرینه‌ای قائم است بر اینکه متکلم اراده جدی ندارد. نه اینکه ما دلیل بخواهیم بر اینکه اراده جدی لازم است. به عبارت دیگر، هر متکلم عاقل مختار حکیمی، هنگامی که لفظ را استعمال می‌کند، بر استعمال آن اراده جدی دارد؛ و برای اینکه اراده جدی نداشته باشد، قرینه می‌آورد که اراده جدی ندارد.

مثلاً می‌گوید در اینجا مزاح می‌کند و در این صورت اصلاً اراده لازم ندارد و مقصود متکلم با دلالت تصویری محقق می‌شود. پس، ما منکر تفکیک دو اراده از یکدیگر هستیم و می‌گوئیم عقلاً بیش از یک اراده ندارند. حالا آقایانی که رسائل هم تدریس می‌کنند، ببینند که اصلاً در کلمات مرحوم شیخ تفکیک بین اراده استعمالیه و اراده جدیه هست یا نیست؛ بله، اگر خود مرحوم شیخ تفکیک بین اراده استعمالی و اراده جدی را قبول داشته باشد، این اشکال به ایشان وارد است؛ یعنی شما اصالة الحقيقة را می‌آوردید برای تشخیص مراد متکلم و حال آن که این فقط مراد استعمالی را برای شما روشن می‌کند، و مراد جدی را برای شما روشن نمی‌کند. در نتیجه آن چه که مرحوم شیخ فرموده مطلب درستی است و این اشکال بر مرحوم شیخ وارد نیست. والسلام.